فقه: زکات، جلسه 76: دوشنبه 11/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم صاحب شرایع فرموده بودند: «تستحب الزكاة في غلات الطفل و مواشيه و قيل تجب و كيف قلنا فالتكليف بالإخراج يتناول الوالي عليه»

این عبارتی که ایشان ادامه دارند و کیف قلنا، چه زکات بر غلات را واجب بدانیم، چه زکات بر غلات را مستحب بدانیم

«فالتكليف بالإخراج يتناول الوالي عليه» این چی می‌خواهد بگوید؟ برای چی اصلاً مرحوم صاحب شرایع این عبارت را اضافه کرده؟

مرحوم صاحب مدارک می‌فرمایند که این یک دفع دخل مقدر است، کأنّ می‌گوید که چطور، به هر حال زکات یکی از تکالیف هست، این تکلیف را بچه و مجنون که تکلیف ندارند، پس بنابراین خب چرا زکات متوجه اینها باشد؟ ایشان می‌خواهد بگوید که تکلیف به اخراج زکات متوجه خود کسی که زکات به مالش تعلق گرفته نیست. مکلّف به اخراج غیر از کسی هست که زکات در مالش وضعاً وجود دارد. زکات در مال طفل و مجنون است، حالا مجنون هم که بعد ملحق می‌کند، زکات در مال غلات طفل هست ولی مکلّف به اخراجش ولی او هست. خب ایشان اینجوری معنا کرده. البته اگر فقط بحث وجوب بود، در فرض وجوب این بحث را مطرح می‌کرد، این که ناظر به دفع این اشکال باشد خب خوب بود. ولی می‌خواهد بگوید چه واجب بدانیم، چه مستحب بدانیم «فالتكليف بالإخراج يتناول الوالي عليه». در جایی که مستحب بدانیم مشکلی نیست که تکلیف متوجه خودش باشد. چه مشکلی هست که متوجه خودش باشد که بخواهیم آن، بنابر استحباب دفعش کنیم. این است که ظاهراً این معنایی که صاحب مدارک مطرح می‌فرمایند ایشان ناظر به آن نیست. یک مطلب دیگری اینجا ممکن است شخصی بگوید آن این است که این ناظر به این هست که در زکات عبادت است، عبادت قصد قربت می‌خواهد و از صبی این قصد قربت متمشی نمی‌شود به خاطر همین عبادات صبی را ما شرعی نمی‌دانیم، ما تمرینی می‌دانیم چون کأنّ قصد قربت ازش متمشی نمی‌شود. که خب بخواهد در مقام جواب بگوید خب قصد قربت از او متمشی نمی‌شود، ولی خب از ولی‌اش که متمشی می‌شود. که شبیه همین در چیزهای عامه هم ذیل همین مسأله هست که ملاحظه بفرمایید در این مغنی ابن قدامه هست، اذا تقرر هذا، آن بحث می‌کند که اختلاف هست که در صبی و مجنون زکات واجب هست یا واجب نیست، می‌گوید اذا تقرر هذا فان الولی یخرجها عنهما من مالهما لانها زکاتٌ واجبة فوجب اخراجها کزکاة البالغ العاقل و الولی یقوم مقامه فی اداء ما علیه و لانها حق واجب علی الصبی و المجنون فکان علی الولی ادائها عنهما کنفقة اقاربه. آنهایش را کار ندارم. و تعتبر نیة الولی فی الاخراج کما تعتبر النیة من رب المال.

آن نیتی که ولی می‌کند آن نیت معتبر هست کأنّ قصد قربتی که اینجا هست همین مقدار قصد قربت کافی هست. ظاهراً به احتمال زیاد ناظر به قصد قربتش هست نه ناظر به قصد عنوان. ظاهراً مراد قصد قربت است. خب این هم یک احتمال دیگر. ولی این خب مبتنی بر این هست که ما عبادات صبی را مشروع ندانیم. و اگر عبادات صبی را ما مشروع دانستیم یعنی صبی البته ممیز، صبی که بچۀ کوچک باشد آن خب قصد ازش متمشی نمی‌شود. ولی آن که قصد قربت و اینجور چیزها ازش متمشی می‌شود که صبی ممیز عاقل، صبی که عاقل هست و ممیز هست و اینها خب قاعدتاً این مبتنی بر این هست که عبادات صبی را مشروع ندانیم. ولی اگر عبادات صبی را مشروع بدانیم خب مشکلی نیست خب خود صبی کار را انجام می‌دهد.

شاگرد: مشکل عبادت صبی یکی‌اش این بود که می‌گفتند امر ندارد.

استاد: خب امر مستحبی دارد دیگر.

شاگرد: امر مستحبی در خلاف، در خلال همان اقیموا الصلاة

استاد: حالا از هر جا، این روایتی که اینجا وارد شده ازش امر درست می‌کند، امر خاص، نه به مطلقات، اینجا امر خاص است.

شاگرد: خب زکات

استاد: زکات گفته، حالا زکات یا غلات، آنها مشکل اینجا نیست. این هم ظاهراً صاحب شرایع به این جهت هم ناظر نیست. صاحب جواهر یک مطلب دیگری را دارد مطرح می‌کند.

شاگرد: ؟؟؟ عاملی در مسألۀ مثل ثواب می‌رسد به ولی، اشکال دارد چرا؟

استاد: عبارت صاحب مدارک را بخوانید

شاگرد: می‌فرمایند: «هذا جواب عن سؤال يرد على القول بالوجوب أو الاستحباب، و هو أن كلا منهما من باب خطاب الشرع الذي لا يتعلق بغير المكلف، فكيف يحكم بالوجوب أو الاستحباب في مال الطفل؟

و تقرير الجواب أن الوجوب أو الاستحباب و إن نسب إلى مال الطفل إلّا أن المكلّف به في الحقيقة هو الولي، و به يتعلق الثواب و العقاب، و يحصل للطفل في الآخرة أعواض في مقابلة ما ذهب من ماله.»

حالا این که اصلاً اشکال این مطلب این هست که این که ثواب اوّلاً خطاب استحبابی به طفل تعلق نمی‌گیرد کی گفته؟ نه خطاب استحبابی به طفل تعلق می‌گیرد، ثواب هم می‌برد، عباداتش هم مشروع است. نه خطاب شرع اختصاص داشته باشد به خطاب‌های الزامی اختصاص دارد به بالغین. اما خطاب‌های غیر آن اختصاص ندارد. حالا بحث اثباتی‌اش را نمی‌خواهم بکنم. فرض کنید از یک جایی ما اثباتاً دلیل اثباتی‌اش را پیدا کردید. فرض کنید ادلۀ عامی که می‌گوید الصلاة خیر، قربان کلی تقی، الصلاة خیر موضوعٍ فمن شاء استقلت فمن شاء استکثر، بگوییم این خودش اعم از وجوب و استحباب است. بحث استحباب را دارد، فمن شاء استقل این اعم است، هر کسی که استقل هر کسی استکثر. آن بحث‌های اثباتی‌اش را کار ندارم، حالا فرض این است که اثباتاً ما دلیل بر آن چیز را داریم. خب این بنابراین بحث من این هست که اشکال اگر باشد در مورد واجب هست که چیز، ولی در مورد مستحبش این اشکالی اصلاً نیست.

شاگرد: مستحبش هم باید با اختیار ولی انجام بشود دیگر.

استاد: حالا صبر کنید یک لحظه. پس اصل وجوب و اصل استحباب مشکلی ندارد. صاحب جواهر یک تعبیر دیگری اینجا کرده، آن تعبیر این است که، حالا من عبارت صاحب جواهر را بخوانم، و کیف کان فالتکلیف بالاخراج یتناول الوالی علیه لانه هو الذی له ولایة التصرف فی ماله و لظهور بعض النصوص السابقة فی خطابه بذلک فلیس حینئذ للطفل الاخراج بدون اذنه و ان قلنا بشرعیة عباداته و لا لغیره. اینجا بحثی که هست این است که حالا چه واجب بدانیم این زکات را چه مستحب بدانیم؟ این زکات لازمه‌اش تصرّف در مال است. متصرّف باید حق تصرّف داشته باشد، بچه در مال خودش نمی‌تواند بدون اذن ولی تصرّف کند، محجور است، حجر دارد. بنابر این ایشان می‌گوید ناظر به این جهت هست که این تکلیف، این بچه نمی‌تواند مالش را چیز کند. یک بحث، بحث این هست که استحباب به بچه می‌شود تعلق گرفت، عیب ندارد، نماز بخواند، نماز بخواند. ولی اینجا عبادت صرفه نیست. عبادتی است که مستلزم تصرف در مال است. چون مستلزم تصرف در مال است بچه حق ندارد در مال خودش هم تصرف کند. حالا نسبت به مال دیگران می‌توانند تصرف کنند به اجازۀ دیگران معاملاتش هم معتبر باشد یا نه، آن یک بحث دیگر است. یک بحث این بحث هست که الفاظ بچه آیا معتبر هست یا معتبر نیست؟ خب ممکن است بگوییم الفاظ بچه معتبر است بنابراین معامله می‌تواند اجرا کند. ولی یک بحث این است که بچه به هر حال محجور است نسبت به مال خودش. نمی‌تواند در مال خودش بدون اجازۀ ولی تصرّف کند. پس وقتی نمی‌تواند آن به چه عنوانی بچه بتواند در این مال تصرف کند؟ می‌گویند اینجا بچه مأمور به اداء نیست. بچه نه تنها مأمور به اداء نیست، حالا این عبارت را به دو مطلب گونه می‌توانیم معنا کنیم، حالا توضیح می‌دهم. یک مطلب این است که بچه حق ندارد در مال خودش تصرف کند، پس بنابراین آن کسی می‌تواند این زکات را اداء کند که ولایت داشته باشد. تنها کسی که ولایت دارد ولی هست و او می‌تواند در مال تصرف کند. خب این یک تقریبی که از عبارت صاحب جواهر استفاده می‌شود.

یک مطلب دیگری که ظاهراً عبارت صاحب جواهر ناظر به آن نیست ولی شبیه مطلب صاحب جواهر هست آن این است، دقت بفرمایید، آن این است که تصرّف در مال هر شخص باید یا شخص خودش اجازه بدهد، یا حاکم شرع، یا خداوند سبحانه اجازه داده باشد. حالا اجازۀ من گاهی اوقات مستقیم هست یا به وسیلۀ تعیین یک وکیل یا وصی هست که آن وکیل و وصی اجازۀ من را حق دارند که اجازه بدهند یا گاهی اوقات مستقیم خود شخص اجازه بدهد. یا حاکم شرع، شارع مقدس اجازه بدهد. اگر خداوند واجب کرده باشد پرداخت زکات را، یا مستحب کرده باشد پرداخت زکات را بر همۀ افراد، بر همۀ افراد گفته باشد این زکات مال را بپردازید. یا مستحب است این زکات این مال را شما بپردازید. لازمۀ آن وجوب یا استحبابی که برای همۀ افراد هست آن این است که اذن هم داده باشد. لازمۀ این وجوب این هست که خود همین اذن ازش در می‌آید. ان قلت، خب این همچین چیزی از توش در نمی‌آید، خب واجب هم باشد خب برود از ولی اجازه بگیرد، این ازش در نمی‌آید خب واجب هست که این را شما هم ادا کنید به نحو واجب کفایی. ولی خب این توش نخوابیده که خودتان مستقیماً عمل کنید. بروید از ولی اجازه بگیرید. قلتُ ما ممکن است بگوییم که چون وجوب یا استحباب مطلق است، اگر ولی اجازه داد خب لازم است از ولی اجازه بگیریم. ولی حالا ولی اجازه نداد، خودش هم نداد، ما ممکن است بگوییم اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند اگر ولی اجازه هم ندهد واجب باشد، یا مستحب باشد. اطلاق دلیل نسبت برای وجوب یا استحباب نسبت به فرضی که ولی اجازه ندهد اقتضاء می‌کند که خود شارع با این جعل حکم اجازۀ شرعیه اینجا وجود دارد. پس همین مقدار کافی هست. صاحب جواهر می‌گوید اصلاً وجوب یا استحبابی به غیر ولی تعلق نگرفته تا بخواهید شما از وجوب و استحباب اذن در بیاورید. آن کسی که تکلیف به اخراج، مکلف به اخراج هست وجوباً یا استحباباً فقط ولی است. یک موقع شما می‌خواهید، می‌گفتید که یک استحباب یا وجوبی به نحو واجب کفایی، یا استحباب کفایی مال کل افراد هست. صاحب شرایع می‌گوید همچین چیزی نیست. آن چیزی که واجب هست یا آن کسی که برایش واجب هست یا مستحب است آن ولی است. بر دیگران اصلاً واجب نیست، مستحب نیست که بخواهید حالا با آن تقریباتی که عرض کردم تازه اذن شرعی از توش در بیاورید، بگویید لازمۀ وجوب مطلق، لازمۀ استحباب مطلق، اذن شرعی هست تا آن مشکل اذن را بخواهید حل کنید. نه،‌ایشان می‌خواهد این را ممکن است بگوییم بیان کند.

شاگرد: فرقش با توجیه اوّل چی شد؟

استاد: آن مطلب این هست که ما می‌خواهیم بگوییم که آن توجیه صاحب جواهر. توجیه صاحب جواهر این هست که می‌خواهد این «فالتكليف بالإخراج يتناول الوالي عليه» ناظر به این هست که غیر ولی حق ندارد. چرا غیر ولی حق ندارد؟ چون ولایت ندارد. ولایت باید شخصی می‌تواند در این، ما بگوییم که این بحث این هست که ما اگر قائل به شرعیت عبادات صبی هم بشویم، شرعیت جواز تصرّف در مال را درست نمی‌کند.

شاگرد: یعنی یک قرینۀ لبیه می‌شود که

استاد: یعنی در واقع آن نکته‌ای که روی تقریب قبلی هست آن این هست که ولی، بچه محجور است. بچه که محجور شد نمی‌تواند در این شیء تصرف کند.

شاگرد: پس فقط ولی می‌تواند تصرف کند حتی خدا هم اگر اجازه بدهد تا ولی اجازه نداد قبول نیست؟

استاد: نه، خدا که می‌تواند.

شاگرد: جوابی که گفتید که خدا واجب کرده

استاد: نه آن حالا یک تقریب دیگر است اصلاً ناظر به آن جهاتش نیست. یعنی آن تقریب، آن تقریب این هست که آن ناظر به این هست که بالأخره، ناظر به این بیان هست که مجرد شرعیت عبادات صبی کافی نیست برای این که ما اجازۀ تصرف صبی در این مال را بدهیم. در واقع ایشان ناظر به این جهت هست که مجرد این که عبادات صبی مشروع باشد در عبادتی که متوقف بر تصرف در مال هست اذن در آن تصرف را درست نمی‌کند. مشروعیت عبادت یک چیز است، این که، آن یک شرطی دارد و باید آن شرط تحصیل بشود یک چیز دیگری است. تقریب بعدی یک نوع تکمیل یافتۀ آن تقریب است. ما بگوییم که اطلاق استحباب، اطلاق وجوب آن اجازه را درست بکند. یعنی همان تقریب را داریم یک کمی کاملش می‌کنیم که اگر می‌خواهید اجازه درست کنید، اجازه را با اطلاق وجوب یا استحباب در می‌آید دیگر، اینجوری. که مرحوم صاحب شرایع می‌خواهد بگوید که اصلاً وجوبی یا استحبابی به غیر ولی تعلق نگرفته است تا با وجوب و استحباب تعلق گرفته به غیر ولی اذن برای غیر ولی را ما درست کنیم. این ناظر به این جهت هست.

شاگرد: محدودیت تعلق نگرفته، وجوب استحبابی

استاد: نه اصلاً دلیلی ما نداریم که به نحو وجوب کفایی است. کی گفته وجوب کفایی است؟ به چه دلیل این را شما وجوب کفایی می‌دانید؟ نه اصلاً تکلیف فقط متوجه ولی شده. مگر یک دلیل عامی گفته یستحب علی کل احدٍ به نحو واجب کفایی؟ یا یجب علی کل احدٍ. این که همچین چیزی نگفته که. آن که هست می‌گوید در این مال یک همچین حقی وجود دارد. این در این مال یک همچین حقی وجود دارد لازمه‌اش این نیست که همۀ اشخاص مکلف باشند این حق را ادا کنند. همچین چیزی درش وجود ندارد.

شاگرد: لازمه‌اش این است که صبی می‌تواند انجام بدهد.

استاد: نه صبی هم لازمه‌اش این نیست.

شاگرد: استحبابش می‌گیرد صبی را.

استاد: نه نمی‌گیرد. اگر صبی محجور باشد اطلاق آن هم نمی‌گیرد. وقتی محجور هست، لازمۀ محجوریت صبی این است که آن را هم نگیرد.

شاگرد: پس نکته برگشت به محجوریت دیگر.

استاد: نه، محجوریت هم باید دخالت داده بشود در این بحث، نه این که دخالت ندارد.

شاگرد: تقریب دوم هم محجوریت لازم است.

استاد: بله. عرض کردم این تقریب دیگری که بخواهم بکنم تکمیل یافتۀ همان تقریب صاحب جواهر هست.

شاگرد: این دومی ما گفتیم که اصلاً از اوّل اگر استحبابی هست مخاطب این استحباب حالا بگوییم هر چی هست مخاطبش ولی صغیر است نه خود صغیر، آن هم که هیچ وقت محجور نیست.

استاد: نه چرا. نه، به خاطر محجوریت منشاء می‌شود که بگوییم مخاطب او نیست. یعنی در مورد صبی چرا می‌گوییم مخاطب نیست؟ چون محجور است. آن باعث می‌شود که آن تکلیف نسبت به او نباشد. این مطلب دومی که هست این مطلب صاحب جواهر حالا چه به تقریبی که خود صاحب جواهر دارد، چه به تقریب تکمیل یافته‌ای که من عرض می‌کنم از عبارت مبسوط شیخ طوسی همین مطلب استفاده می‌شود و یک نکته عرض بکنم شیخ مرحوم محقق حلی اساساً شرایع بر پایۀ تألیفات شیخ طوسی است. شرایع و محقق حلی بازسازی کنندۀ مکتب فقهی شیخ طوسی است، خیلی ناظر به آن هست، یعنی پخته کرده حرف‌های شیخ طوسی را، حرف‌هایی که در نهایه و جاهای دیگر هست آنها را پخته کرده. عبارتی در مبسوط هست من عبارتش را می‌خوانم، ممکن است این از این عبارت، مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۴.

می‌گوید: «في مال الأطفال و المجانين‌

مال الطفل و من ليس بعاقل على ضربين: أحدهما: يجب فيه الزكاة، و الآخر لا يجب فيه.

فالأول: الغلات و المواشي فإن حكم جميع ذلك حكم أموال البالغين على السواء و قد مضى ذكره غير أن الذي يتولى إخراجها الولي، أو الوصي أو من له ولاية على التصرف في أموالهم، و لا يجوز لغيرهم ذلك على حال.»

غیر اینها حق تصرّف در اموال ندارند و این این شکلی دارد.

از یک ادامه‌ای هم دارد، ممکن است به آن ادامه هم ناظر باشد. در ادامه از عبارت استفاده می‌شود که اگر متجری آمد تجارت کرد. این ادامه‌اش در نهایه هم هست. من عبارت نهایه هم یادداشت کردم یک تکه‌هایی‌اش را می‌خوانم. این ادامه‌اش ناظر به این است که اگر متجری که ولایت ندارد، وصایت هم ندارد آمد در مال صبی تجارت کرد. خود آن متجر می‌تواند زکات را ادا کند. یعنی زکات لازم نیست ولی یا وصی باشد، در مورد مال التجاره. که ممکن است ناظر به این جهت باشد که نفی این احتمال که اصلاً کلا این غلات مثل مال التجاره نیست که غیر ولی یا وصی بتوانند ادا کنند.

«و القسم الثاني: الدنانير و الدراهم فإنه لا يتعلق بهما زكاة فإن اتجر متجر بمالهم نظرا لهم»

به خاطر این که به نفع آنها باشد «استحب له» [لـ آن متجر] «أن يخرج من الزكاة كما قلناه في أموال التجارة، و جاز له أن يأخذ من الربح بقدر ما يحتاج إليه على قدر الكفاية، و إن اتجر لنفسه دونهم، و كان في الحال متمكنا من ضمانه كانت الزكاة عليه و الربح له، و إن لم يكن متمكنا في الحال من ضمان مال الطفل و تصرف فيه لنفسه من غير وصية و لا ولاية لزمه ضمانه و كان الربح لليتيم، و يخرج منه الزكاة.»

کسی که ولایت ندارد، وصایت هم ندارد ولی آمده با این تجارت کرده.

شاگرد: بی اجازه

استاد: و بی اجازه تجارت کرده. فرض کنید حالا بعداً از طرف ولی و اینها آن اجازه امضا شده، حالا آنش چجوری تصحیح می‌شود آن اجازه، فرض کنید آن اجازه چون سود امضاء شده آن اجازه را چیز امضاء کرده، امثال اینها. یا شارع مقدس ما می‌گوییم اگر سودی حاصل بشود، شارع مقدس اینجا این معامله را امضاء کرده. حالا آن فرض این هست که می‌گوید اگر زیان بکند آن کأنّ معامله امضا نمی‌شود. معامله که امضا نشد باید خودشان را بپردازد. اگر به نفعش بود، چون به نفعش بود شارع مقدس این را اجازه داده. حالا آنش را کار ندرام. شارع مقدس که حالا اجازه داده زکات را کی اخراج می‌کند؟ خود متجر. لازم نیست متجر در اخراج زکات ولایت داشته باشد. همین که آن معامله تصحیح بشود، حالا یا به اجازۀ شارع تصحیح بشود، یا به اجازۀ وصی و ولی و امثال اینها تصحیح بشود، همین مقدار کافی هست که متجر حق داشته باشد برای این که زکات را اخراج کند. این بنابراین غیر چیز هم، می‌گوید این در مقام این هست که اینجا کسی که ولایت دارد برای اخراج زکات غیر از وصی نیست، بر خلاف متجر که. این عبارت شبیه این در نهایه، صفحۀ ۱۷۴ هم هست.

شاگرد: این یُخرج منه را نمی‌شود به ربح بزنیم؟

استاد: یَخرُج منه هست.

شاگرد: من الربح بزنیم؟

استاد: یخرج یعنی مخرجش کی است؟ متجر

شاگرد: ربح شاید مال یتیم بوده

استاد: عیب ندارد، متجر اخراج می‌کند. بحث این است که متجر فاعل ظاهرش این است که معلوم است. یخرج المتجر، نه ولی است نه وصی است. نه ولایت دارد نه وصایت دارد، هیچ یک از اینها نیست. ولی با این حال، اگر هم معامله تصحیح هم شده باشد، معامله را تصحیح کرده، نه این که اجازه زکات داده. می‌گوید حتی اجازۀ زکات هم نداده باشد متجر حق دارد که زکات را چیز کند. این در نهایه همین عبارت که خواندم شبیه آن که در نهایه هست، صفحۀ ۱۷۴، می‌گوید که همین عبارت آنجا هست بعدش دارد فاما ما ادا الاموال الصامة من الغلاة و المواشی فانه یجب علیٰ من سمّیناه الزکاة فی اموالهم و علیٰ اولیائهم ای یخرجوها و یسلّموها الیٰ مستحقیها. این علیٰ اولیائهم می‌خواهد بگوید که آن تکلیفی که اینجا هست متوجه اولیاء هست. مرحوم صاحب شرایع در این که واجب هست یا واجب نیست تردید دارد، می‌گوید ممکن است مستحب باشد. ولی می‌گوید اگر هم مستحب بدانیم تکلیف به اخراج متوجه غیر ولی نیست، مثل مال التجارة نیست که غیر ولی هم حق داشته باشد که آن تکلیف به اخراج هم بکند. این هم یک احتمال دیگر. حالا بگویید احتمال چهارم، احتمال چندم، تعداد را کار نداشته باشید.

شاگرد: استاد، کلاً این عبارت شرایع بحث این است که آن غیر، غیر ولی بچه خودش نمی‌تواند بدهد یا نفر سوم نمی‌تواند بدهد؟

استاد: هر دویش. حالا اینجا، این عبارتی که نهایه و چیز ناظر به بچه نیستند. ناظر به غیر بچه هستند. صاحب جواهر این را تعمیم داده. صاحب جواهر بحث بچه را هم وسط کشیده و امثال اینها، آن اصلاً صاحب جواهر بحث را یک مقداری گسترش داده. نه، آن که عرض می‌کنم از عبارت نهایه و مبسوط استفاده می‌شود نه کل مفهومی که صاحب جواهر می‌خواهد ذکر بکند.

شاگرد: همین که در عبارت شرایع گفتند که و کیف قلنا فالتکلیف بالاخراج یتناول الولی.

استاد: حالا صبر کنید. یک احتمال دیگری حالا شبیه همین عبارت چیز هم، شبیه همین عبارت در مصباح المتهجد هم هست:

«ليس من شروط الغلات كمال العقل لأن غلات الأطفال و المجانين يجب فيها الزكاة و يلزم الولي إخراجها»

آنجا هم تعبیر ولی می‌کند، کأنّ می‌خواهد بگوید حالا که مستحب شد یک همچین عبارتی در مصباح هم هست اینها، جلد ۲، صفحۀ ۸۵۶.

یک احتمال دیگری اینجا هست، آن این است که صاحب شرایع ناظر به عبارت خلاف باشد. نه ناظر به عبارت مبسوط. خلاف در این مسأله یک چیز دیگری را مطرح کرده. خلاف، جلد ۲، صفحۀ ۴۰. می‌گوید که:

«مال الصبي و المجنون إذا كان صامتا لا تجب فيه الزكاة، و ان كان غلات أو مواشي يجب على وليه أن يخرج عنه.

و قال الشافعي: مالهما مثل مال البالغ العاقل تجب فيه الزكاة، و لم يفصل.

بعد افرادی که قائل به این قول هستند را اینها ذکر می‌کند.

«... و قال الأوزاعي و الثوري: تجب الزكاة في مالهما، لكن لا يجب إخراجها، بل تحصى، حتى إذا بلغ الصبي عرّفوه مبلغ ذلك، فيخرجه بنفسه.»

می‌خواهد بگوید آن کسی که اخراج می‌کند خود بچه هست. ولی وقتی که بالغ شد. ممکن است این عبارت شرایع ناظر به این عبارت باشد، می‌گوید که لازم نیست صبر کنند تا بالغ بشود. همین الآن هم می‌توانند بدهند. یعنی این وجوبی که اینجا، یا استحبابی که هست، این تکلیف هم متوجه خود اولیاء هست در الآن و اگر این اولیاء انجام ندادند بعداً خودش. یتناول کأنّ فرض کرده که این تکلیف کس دیگری را هم موضوع تکلیف هست، می‌گوید علاوه بر آن کسی که موضوع تکلیف هست والی بر او هم هست. کأنّ می‌خواهد بگوید لازم نیست الآن هم یک تکلیفی، حالا به نحو وجوبی یا به نحو استحبابی وجود دارد. خب بله اگر این تکلیف وجوبی یا استحبابی را ولی انجام نداد بعداً که آن چیز شد، آن باید ادا کند. اختصاص ندارد، ولی چون. این نکته را هم عرض بکنم، نمی‌خواهیم بگوییم که ولی وظیفه، همین الآن چون مال غیر است باید بدهد اگر واجب باشد. اگر واجب باشد مال غیر را باید بدهد، ولی نمی‌تواند تأخیر بیندازد حالا بعداً. ولی اگر تأخیر انداخت و نداد از گردن آن شخص ساقط نمی‌شود. یعنی یک تکلیفی هست که چون اصل این تکلیف به عنوان یک حقی هست که در مال صبی برای ارباب زکات جعل شده. این حق را وظیفه دارد ولی این را ادا کند. خب اگر ولی ادا نکرد، خب این از بین که نمی‌رود خب باید وقتی بزرگ شد خود آن طرف ادا کند، انجام بدهد. این یتناول ناظر به این جهت است، یعنی در واقع می‌خواهد آن قول اشخاصی را که می‌گویند که نه الآن هیچگونه تکلیفی ولی ندارد صبر کنید حالا بعداً بزرگ بشود ببینیم چی می‌شود، باید خودش، باید مقدار زکات مالش را آمارگیری کنیم، اندازه‌گیری کنیم بعداً که بزرگ شد بهش بگوییم که خودش انجام بدهد، و الا ولی اینجا وظیفه ندارد، نه می‌گوید ولی هم همین الآن وظیفه دارد، او باید انجام بدهد ناظر به نفی قول اوزاعی و ثوری باشد. خب علتش هم، نکته‌اش هم همین واضح است، نکته‌اش هم این هست که یک حقی در این مال قرار گرفته. صرفاً یک امر به ولی نشده، امر نشده که شما بگویید الآن امر متوجه به بچه بعد از بلوغ شده. نه همین الآن در این مال یک حق برای غیر جعل شده. وقتی حق برای غیر جعل شده ولی موظف هست که مال بچه را، حقوقی که به مال بچه تعلق گرفته ادا کند. یعنی ولی موظف هست به این که مال بچه را از آن حقوقی که درش هست پاک کند. در واقع این. من احتمال می‌دهم این احتمال، شاید اخیر از همۀ احتمالات قوی‌تر باشد. تعبیر یتناول الوالی علیه با این احتمال اخیر بیشتر سازگار هست که ایشان می‌خواهد بگوید که اینجور نیست که ما منتظر بشویم که ولی، این بچه بزرگ بشود، بعداً بهش خبر بدهیم تازه آن بخواهد ادا کند. نه همین الآن وجوب تعلق می‌گیرد به والی و این والی باید این وجوب، این شیء را ادا کند. این حالا محصّل احتمالات مختلفی که اینجا وجود دارد.

یک بحث‌هایی در جواهر هست رفقا در کلاس راهنما این را ملاحظه بفرمایید ما دیگر وارد آن بحث‌هایش نمی‌شویم، بعضی‌ها مثلاً احتمال دادند که اصلاً غیر ولی هم وظیفه داشته باشد و بتواند در این مال تصرف کند و امثال اینها یک نکاتی را در جواهر و اینها مطرح کردند، نکات خیلی مهمی نیست، این است که و حالا من در کلاس راهنما فکر کنم کافی باشد که این بحث را دنبال کنیم، ببینید در جواهر، تقریباتی که اینجا هست، اگر حالا یک نکتۀ مهمی به نظر رسید ممکن است در کلاس مطرح کنم، ولی فکر کنم نیاز نباشد آن بحث‌های جواهر را در کلاس طرح کنیم. دیگر بحث تمام است، می‌رویم در بحث مجانین. یک نکته‌ای را هم من اینجا عرض بکنم ما ابتدا عبارت شرایع را الآن توضیح می‌دهیم، عبارت شرایع که تمام شد یک نکاتی در لابلای عبارت شرایع مرحوم صاحب جواهر دارند. من جمله این بحث که حالا در مال صبی و مال مجنون نیست اگر اوّل سال طرف صبی بود، آخر سال بالغ است، آیا در کل حول باید در زمان بلوغ و عقل باشد؟ یا نه، همین که در هنگام تعلّق وجوب که آخر حول هست، هنگام تعلق بالغ عاقل باشد کفایت می‌کند؟ این بحث را صاحب جواهر در لابلای بحث‌ها آورده. این بحث را ما بعداً بحث می‌کنیم. اوّل ما مجنون را تمام می‌کنیم بعد می‌رویم این بحث را دنبال می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان